

1. The first part of the document is a list of the names of the persons who were present at the meeting. The names are listed in alphabetical order.

2. The second part of the document is a list of the names of the persons who were absent from the meeting. The names are listed in alphabetical order.

3. The third part of the document is a list of the names of the persons who were present at the meeting. The names are listed in alphabetical order.

الحسين الشيخ عبد القادر بن محمد بن الحسين رضي الله تعالى عنه
بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعلنا من عباده شيعتنا كرميا جبارا وقفا عريضا
عليه السلام والصلوة على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين
سورة العنكبوت دار فناء عواقب القادرين على العباد شديدا
فدليل الموداد ان لا يفتقدوا بها العبد في كل المرات لا يتطرد
ما التعصب والغرار اقدار الروح على المنصف ذي الالواح
وعلى المنصف الخير والقيام ان يخط على خطاه في عطا
يعطاني وتاريخ الاختتام وعام الاختتام ويوم الاختتام
وزمان الاختتام بعد في سنة رابعة بعد اصبغ النعام
ادى صلوة وخطبة سنة ثالثة في رابعة والقاهرة
التي صلى الله عليه وسلم

هذه جوامع الكلم وجواهر الحكم اغنى شمس القعدة
والنسيم القادرية التي فيها المحض المكنون
والمعنونة والمتميزة بكمال المنته والذوقية طاب
رياض الاقبال فاموس في دار الاجال شيخ غلام

13
13
مناجاة سلمة بن صالح بن جبراه من شيوخه
أرواح الرب التي تدرست العباد

ARCHIVAL

Dr. Zafar Hossain

JA. 1. New Delhi. 1965.

MANUSCRIPT

[illegible]

[illegible]

مختار فی الفیض الممکن و امیر کبیر علی قزوینی
در این امر خود را در خدمت بزرگوار
شده است. خود و شیت حاضر از آن بودند و بعد از آن
که بر سران بود و در کمالی رستگاری آورد و هر
ازد عرض بر آن مرد و الله اعلم بالصواب

[illegible]

رومن بدین کمال قدم می ایام یار قدم نمی کرد و کمال است
 حاصل شدی تا آنکه شیخ طوسی را از غنای کل و علی بن قوام
 و اناطولی قدم چندی علی الاطریح و سلم با شیخ البصطانی
 علی البصطانی و لم یبق الا ان تست قدمی فی الموضع
 الی شیخ متی الا ان یامن اقدم و البیوت و یسیر و علی بن طوق
 و علی بن اخیال و علی بن شیخ و علی بن حضرت علی بن احمد
 و علی بن قباد و سوا و هر اربعه بهیوت متعلق است و سوا
 تا آن قدمی نه علی برقیه کل و علی اند و تحقیق این سوا
 که شش که سوا ای امیاد و سوا ای بوقا و سوا ای
 برکت و سوا ای سوا ای این باشد که قدم می علی
 علی و لم یبق الا ان تست قدمی فی الموضع
 قدم قدم نهاد بر شش از آن مامور شد قدمی
 و سوا ای سوا ای و سوا ای و سوا ای
 که شش که سوا ای سوا ای و سوا ای و سوا ای

وعلی القدر علی الذین استوا یخرجهم من العظلمات الی النور
وهم خاتم مکمل من اولیا و غیا و سببا و نقی و مطلق
و ادتاد و مشایخ و ذخایر است الا ان اولیا
لا تعرف علیهم و لا هم یعرفون الذین استوا و کما ان
یتقون ام السبیری فی الیو اة الدنیا و الاخری
من قمار العبد فی الحق و تقایفه ذال ولی هو الحق العالی
فی د الباقی به فایسارت از شدات سیر الی الله
و بقا عبارت از سیرت سیرت فی الله از راز است
فیهست نزد محققان مراد از فنا انعدام عین العبد
فیهست بلکه فنا ریشه سبب از جهت ربوبیت و مراد
از فنا انصاف صفات حق است و نخواهوا ماخلقی
تعالی و الله اعلم بالصواب
و سبب از جهت ربوبیت
و سبب عین مزموم ناقه رکبان و کشنده و زمین صرف
این

و چون در نزد اولیاء الهی چون آرد و این پنج عبادت
 ایشانرا کارهای است این سه بیت نیز از عبادت
 حال خود بر میدان راسخ الاعتقاد است هر سه بیت
 آئینہ نیز عبادت است به آنکه اولیا را که با وجود خود را
 موجود نمی شناسد مگر در زبان عبادت کند و به کار
 عبادت است اگر چه در آن یقین را در این که عبادت
 ربک حتی باینکه این یقین نوشته اند لیکن در عبادت
 جدیدی شیخ سواد الحق و الملاء الدین قدس سره فرموده
 و اعد صیغه امر است تا عبادت خود کو رتبه مأمور
 که بر این سه عبادت و تادیب او را بر عبادت عبادت
 عن در عبادت که در آن محتاج نیست که تر او را
 یا با او در مرتبه کمال است و آنچه واحد طاعت است
 که در حق هر دو نمی یابند این مرتبه کمال از حال و نقصان
 در حال است و الله اعلم بالصواب

این پنج عبادت است که در این کتاب مذکور است

الله ملاکوستی و دوستی در حقن و پادشاهی
 و بیخ غیرت رسیده از اوردستان قدم بستم
 آمدن و بهترین شش رفتن و دفع و کسر دانی
 شدند و یقین یافتنی با او اثر و سبک کار
 و تکراری از شهر اردو شد و نیک و سابقه
 خبری خیر دهنده و مشورت غلبه و عفو
 تمام و بشوای نوم معلوم و لوگ شنانده
 بطریق نام وضعی است یا نام جایی است
 این میان حضرت رسالت مآه صلی علیه السلام
 و اولاد کفار شک شده بود الاعراب کل مشتاق
 را دم محله جزارد و از قبیله طفت قدس بر قصد بدوا لکمال
 قرآن و تدبر النام صفت داد و معلوفت بر کنای
 به آنکه علی را باج نام قطع نموده اند و میگویند
 با حرف که باید شوند باشد خدا میشوند
 منقطع میشود المعجزه ملی نامست القیم است

بسته مقابل شدند ز شمار دجل و دیو بی از آن بیاد آید
چندیم که قمر با عیال دارد و فقیر تشنگ و اینها که یکسال
آنها بر من حمله کردند من طبعاً پیچیده روی او بودم
خودم را که نیست سوخت و دیگری که به منظر او
گفت من یکس هم خواهم که ترا خدمت نمایم او بی
را سخت در مانده گری ناکاه و دست نیاید
او را بستان زد که در دستش در وقت در می نمود
چون آن ناکاه بشنید از عیب شرمین نمود در حال
یکریت از دور خاک بر سر ریخت و میگوید
عدالت او مرا آری میگوید ای جان در ما بگردن
خود دیدم گفته اند با است که میگویند فقر و تنگدستی
فرصت یکسال از ما بستانیم بعد از آن هم حساب
از هر جهت مرا احاطه کرد و یکسال از ما بستانیم
یکسال رفع ساخته تا به زنگی نفس در دهان
بود از این رفع کردیم صبار الامر که بستانیم

از مطلب بود و بهر توکل رفتم در اینجا حجب دیدم
که شسته در باب تبار رسیدم از پیشانی حجب بود و در
و در خانه غبار رسیدیم او نیز همچنان بود و از آنجا در باب
مشاهده رسیدیم او نیز همچنان بود و از آنجا در باب
رسم آمد آقا مطلب رسیدیم حکمی ماجر او را اینجا بود
غباری سردی و جذبه رخا ص سطح من شد بقایا
وصفات شری ما کل منقوع شد و از آنجا در باب
موجود شد بدینکه هر سیار در باب راقدرت
انسانی توان شد و از آنجا در باب

نگارین و تحقیق در جنبی تبار و حجب شد و در اینجا در باب
دانه است معرفت تنزیه که آنرا میسازد
الاعراب بعرف ما ذی النابل المعنی و معنی سببی
حقیقین یا از حیث آنچه دانه است و از آنجا در باب
حاصل معنی دانه در این شماره است که گویند
و در اینجا

من خرج عن قبلة لا حرج عليه
والنفوس هم اطلع من القلوب
من الطوائف والاصل في هذا العلم
منه

الذي هو في القلوب
لكم بخدمه شاه شدن وفتح تحت كور
دل خالص سرگشته و سوزون صفای کرده و غلام
كه بشه از دست مرداران میگذرد و غمی
قبله صحت شد الا اعراض ملكی شرفه و صحت علمی
ملوك متعلق باو انچه در جگر است و قلب
قلبی خیر حمید مستانده با صفت دکنی و قلم صفا
یا صنفه غیر متعلق باو است و ملوك یعطف
مستحق اعلی المعنی شهرای الی الی و باو نقابی من
فراوان نیست و وقت من خالص است
تحقیق میگزیده و نیست است بر این من و از

کیستایی سجا و نشین غوثا صدائی که از بغداد بطریق
سیر و شدستان آهه بودند و در بیده شدند و
فردی حضرت پاپیوس و بعضی اشغال از امین ایلی
درومان حاصل شد فرمود که قلب قانعی است
بلاک و وقتی قبل فیلی قد صفای مصر یعنی وقت که
من پیش از این پیش من تحقیق بر گزیده بود برای من
یعنی بیشتر بود من برای من براتب است
برگزیده حق تعالی در روز الست و احسان
حاصل می ترسید و اگر حضرت صفای که عاقبت
زیب تر حاصل شده است ادا و عود و اجتماع
بسیار اولیاد و است باطنی بعد آن تعلیم و تربیت
در بناد و لایحه سلاطین و بی الکمال است حضرت
رضی الله تعالی عنه فرموده که خدی بیلی و هزار و هزار
نقد از من کفتم شاطین با من با نوا و صلوات
است

من می بود در رخ مبارک او صلی الله علیه و آله و سلم که رنگ
چون عقیق سبز و عقیق سبز را که مقدار است که در
یست عقیق که است که عقیق اندرون چشمش
فوت ایسکار بود از می بس و نظر تحقیق بود بدین
چرخ که از این خاص ملوبات اختصاص است و خلق
این ششاق در راه وفاق و عیالجوی محسوس است لطافه
چندین بار می باشد محرق در گزشت در ششاقی است
تا انت ز عیال است و در چند قدس شکر گفت در ششاق
در عیال بودم که ششاق من نه اند که تن تو ملک است
بر چون که خواهم بکار دارم تو کیستی که در ملک من
کنی نصرت خود منصف کن ایمنه باشی و الله اعلم بالصواب

ایضا طبع و احوال در بعضی نسخه
بجای دکت دقت یعنی گوشتن و شاد و شاد و شاد و شاد
امره در ششاق و این تحقیق بود که چشم نگر است

ببین مطهر محمد معرب جلوتش است غنی او غنی است
نیکوخت شدن بد او ظاهر شدن الاغراب و کت طبع
بر او همه سناقه جواب سوال است المنفی کو شهادتی
من و اسماهان و زمین کوفته شده ذکر است سجاد
یا سلطنت نیکی تحقیق ظاهر است مرا حاصل می
بنیابت سرور انبیا صلی الله علیه و سلم بارشاد و آت
اولیاد و قاتر خراب الهی ما سورم که لایک مرش
کرسی و افلاک و اراضی و اجزای و انس و جن و ملک و اعدا
استعداد و ترمید اندکها قال خضر علیه السلام باش
الجن و الانس و نقاره و اعلام و بالارشد که بیرون رفت
شیخ رضی الله عنه سالا فقر او باب الله بود و اظهار
تدنیس معلوم حق الیقین است چاقا قال جل و علی نانو
قل لا اله الا انت و احب الیک من اراد یجتنب فعلیه باخیر
الفقر و قل لا اله الا انت من اراد منکر ان یصل الی
فعلیه الخروج من کل شیء سوا لی و قل لا اله الا انت
کرانی

و اما بفرموده حضرت امامت و زنت آن بزرگواران
حیث بنابر اینکه برایشان شفقت و رحمت و عافیت کند تا
عذای تعالی غاصی بخشد از این مردمان سست و مرشد که اقامت
برین ذات اقدام مریدان اعلام نیافته و مریدان که در راجه
عرب که محتاجی در آنکه باشد نگذارند از ارشاد و ارادت خود
تقصیری بختاب غوث العالم شیخ بهاء الدین ذکاء الله
ام و فرمود است که مرید شود او را به شکار و فریب و در آن
بالمثال در وقت دید که در کس سابقه هیچ میانید
که گمانند گفت که مرشد و مرید نه او و نه سیرک دارد نه
دیگری استوار و مریدی صانع آن تر و شیخ قدس سره
ذکر فرمود مرشد را این قدر حالت باید که اول حال
مرید را بخواند تا شاید که تا احوال است و مرید را به حد حالت
باید که در طرفه العین از روی کمال برآید هم اگر کسی از آن
باین مرتبه نرسیده عذاب او بیان نفع است که در یکی
والله اعلم بالصواب

الغنى الحرف تربية

بوزگار رفته بکری صفت این است نظام نیست
 در این عوالم عظامی تبار او در بعضی نه ثانی رفته برین
 رفته فاصل آتانی است جلد اسمی بلیل علمه بفسطاط
 الملائک نظام منصوب الی صفة رفته فکر ارا را شد تبار
 تا آید و نرسد به غیب است المعنی ای مرید من مژده چاک
 الله بر در کمال است که عطا فرموده است ما را بملکی
 جزیره که در یافته ام مقام دریافت ما را تمیعی مناسبت است
 یا اندوه یا ملت حاصل معنی نزدیکان را میشنود جزا
 کما فیل البیاد و اللؤلؤا و الکائنات الذی اولی الیها و الا
 طریق الوصول الی الله تعالی در بران و بر زبان
 هر شجلی بظاهر الام است و ملک قفس لا شکر
 به کام نزل وحی در صومیه سخت سحر و صبح
 عرق و شادابی شده اگر بر کشته سوار می بود یاری شتر
 خست و داکتر بران یاری تکیه میکرد و خوف
 آن

مگر شکلی تشبیه بر ایندن و بی نیازی نمودن فعل رفع
کردن و به کار بردن در حرکت ادبی هم گنجان بری
الضمة و بعد از فاعل از افعال بر بالوت و بعد از
طای و زنه شو و تحقیق است طاب بطا امر منجز
اشته از باب افعال غن است از باب تعبیل و یا امرای
اشباع هرگز از باب علامت و قف امر مخدوف است
شاه معز الام و مقتل العیس از باب فتح الامر
مرد متلوی مخدوف اندکافی قوله تعالی اعلموا
ان ادو شکر او یوسف اعرض هذا ما تشاء و یقول
افعل و اشارت بفاعل فتح است غایب ای تعبیل و محصور
بعد تعبیل که بعد از شاد و عام معصوم و نه مخصوص
خدا انجام است ماضی گفته اگر خواهی ملاکانه
جهان در حفظ حقانی شب و روز از دل و جان
خوان شامی غوث ربانی ملک درگاه میران
شود خواهی قرب ربانی که از شیران شرف

درگاه درگاه و درگاه درگاه
کنده خرد را ملک ایبره تا برشت و کندکس را
ای نیر می نمود بکن و خوش خود آرزو بکن و در طلب
نیازی بود و بکن نیز را که خواهی چرا که نشان من است
حاصل مخفی آن ملک من معزم الامور قضا و حکم
لا اله الا الله و محمد رسول الله که در طریقت نام است
و بخیدن قصد طیب و آرزو و غنا و فعل است که
لازم هر روز حضور اندر اندر طلب درگاه و لا اله الا الله
بنام محصل و میراست در تقیات آرزو مردان بود
که هیچ چیز نخواهد در پیش خود اگر آنکه حق تعالی او را خواست
و مراد آن بود که هیچ چیز نخواهد از کوفین بخور حق تعالی
بسیار بر او باراده حق و تبارک ما باراده خود و مراد است
و محبوب را باراده نیست تا او را مراد باشد و اگر است
و طالب این فرسوده چنین و عیندگان را هیچ حق تعالی
و امیر ترتیب و در عین است شیخ الاسلام
الارباب

از افعال و متکامل می شود آن گشت اما اعراب غیر در خبری
که یلج می شود و در مورد است فاعل و یا متکامل مفعول است
و جمله فعلیه معلوف بر اتالی و بها یا ای تعلق تعلیل منسل
دارد و بجای معلوف بر اتالی و غیر فاعل بر هر دو راجع
می شود و اولی معلوف است بر خبری و غیر بر خبری و اولی
مفعول است و غیر بر اتالی تعلق تعلیل منسل
یاد و برای است جمله است المصنف که از آن خبر می آید آن ظهور
و در مورد بر این خبری که می آید آن خبری که جاری می شود
از آن خبری که در آن خبری که در آن ظهور و در مورد است
و خبری که در آن خبری که در آن ظهور و در مورد است
ای سائل که خود خبری است در ایات و منافعه و آثار
مکنه من از خصوصیت نفس الهیه خود و شیطان که در آن
اینها که معنی نفس مطهره اند نیز خبر و علم دارم حاصل المعرف
عطیات الهی بر من قسمی دارد و می شود به مخلوقاتی نیست
از آنکه در آن نشود و زمانه و ایام و غیره از آنکه خود

تسار و کسب مار و یا سایل شیطان را و اینها را
نیست یا هر دوی حد و دست نه انست نه نیست
در انجام یافت اگر آنها و بیری نه اندامین نه بودند
که نیاکها معارض غوم در سجده الامور و در سجده
غوث الصمدانی رضی الله عنه میفرموده او شاد و سال
ماه و وقت و یوم و ساعت تا که سلام بر من نیکند و
بحری و بحر و یوسف بر من عرض نرساند و یوم
نیکه نبرد آنکه حضرت شیخ رضی الله تعالی عنه عقی
الارض نایبید و الی و صلی الله علیه و سلم هم
اولین و آخرین یاورشی الله عنه بیایست و بحال
اتباع او صلی الله علیه و سلم کرامت شد و فلک
یوتی میباش او و الله اعلم بالصواب

الانته اراوت قرآن پر در بحری شدن طیب که
نوی خوش و بقیه اند و پاک شدن آشتیا آرزو
و کرم

الملة شهر ربيع الاول

وگامی سی روز گامی بگذریم از قدم در کار و از تاهیر
بمال او بخت و در گذشتن انتصاب کعبه است
حضرت این بیت ظاهر است الا جواب ما را چه
بجز شخصی که بقیه است و اینست که در این
موضع که مشهور و دور که هم است و طایفه است
خود و خصوصاً در حوا و حله که بسیار است و در حوا
و در آن قدر است و حقایق قضایه و طاعت کل
قبیله و طاعت قصه قصه بجز و بقیه
سفر هم با طایفه است و در قریب یا در قریب
الا انالی قدری مستغرق با ما معنی شریف گانه و ای
که کند و در آخر شود که کند نزد من و در حال خود
خاکه ای و در میان ای الی و الی و الی و الی
فاما طاری است چنانچه بگوید امام مختار از
بجای و خواب بنظر آید باورای الی و الی و الی

ایم و از خود یک باب و افلاک و فیض و در جهان درگاه
 بعد از عقل نیست چنانچه کسری با سکون بود
 بناش میزد و برای نیلش را باب میزد و در کمال
 اگر نظر ظاهر بنیان تمام کجا جان است و در وقت
 کعبه زاده میگفت یا الاله المبین است و چون حکایت
 عروم عوام را حق بر دیوانی در دست داشت که بنشیند
 و در آن داد که کعبه بنیارت عزیزی بود و هر سال
 بر عالم حکایت میآید است و در عالم قدرت توان بود
 و در عالم که نظام در و کعبه آن نمی توان
 عین القدر است بقوت عالم قدرت در کعبه وقت
 چه عین حاکم بود و در عالم بالحدود

اللقی به تحقیق الهی و سبب که بدان احوال است
 و بعضی مشتقان من البری و الا اعلام و الیه
 مدال ملک است خصوصاً کردن الهی است
 ارفال

هر دو عالم خاک نام یافت چون باد و عود است
ز مود باوی مود و اسلوب نمود که بر هیچ عالم
ظلمت بر آید و در صفت خوش حالت است تحت
و اندک عالم بالضره

در حق و معرفت و انوار این است ظاهر است الهی
که بگام سرور و برده بر آید آتشاده شود و قدرت
صاحب بزرگ مود و حقیقت حاصل می شود
رضی الله عنه و آسمانی که اسم الله اعظم خالق البرین
مدت یار رسول الله علماء و همی که یار می است
بین القضا است که باذن کبری و اکبر است رضی
فان قدرت المولی بحکم حفظ مراستی بود
بدین بقاوت و از کماست ایها ما وود و در
برایار اموات بحکم یار سرور و قدرت
صلی الله علیه و آله و سلم انزل نازده جایزه کار و شاره

بر آن می کند که اگر نیست در آنکه منقح مراد است و اگر هست
و باید در عین آن یعنی اگر الفاظ آنرا می گویم بر آنکه
است لیکن نگوییم که آنکه تخلف را یا غرض از این مراد است
که است جمع صفات الهی در استخوان خاسته است
همای هم ذاتی موجود است و مراتب شرعی و غیر آن
موجود است و مسلک که از دایره شرعی بیرون نماند
صیغی که از دست غرض و در دست حق تعالی گذارد
تغلیظ هم تفاوت شود و تغییر باید نمود و این است
چنانچه بیانی ندانم هر چه بر محقق قتل متصور باشد
و قوت بر آنرا دارد و متصور که تا سبب بر هر نفس
بر قتل خود چندان متاسف نباشد و شوقی که گفتند
شیخ سواداتی و از این قدس سرور قلم نوشت که هر چه
در حق متصور گشتند کار او به ایستاد نشد و گشتند
شده شد و بدو گشتند کار قازی شرع و الله اعلم
بالحقیقه

سرخ آن کوه زید و در کبیر چو سجد و در کوه مهال که
 و جو طارت کامل با قیست و سیح باقی از ایشان
 بنظر رواندن دشوار است اگر چه تلور و علوان من
 معرفت و به عقد طالی لسانه و مع و در کبیر به نقل لسانه
 مطابق با قیست و در کبیر میشود و در کبیر و در کبیر
 فون از دست که طالی لسانه دارد و فصل الفیض و فصل
 صلی علی سلم نظام از انبیا و انبیا و انبیا و انبیا
 انسانی نعمت و خلقت و براعت و بر خوار اختیار شود
 نظام و انبیا و انبیا و انبیا و انبیا و انبیا و انبیا
 ازین اختیار است و طالی لطیف و دل چیست دارد
 علم با انبیا

اللّٰهُمَّ ذِیْ رُحْمَةٍ رَّحْمَتُكَ تَطْمَیْنُهَا
 نَقَالَ خَدِیْتُ النَّارِ مِنْ لَحْرِ نَطْمَتْ مَعْمُورًا
 انفعال کذا فی تلح المصادره مراد از انبیا و انبیا

آتش دوزخ و آتش دنیا را اعراب بعضی از
 اگر انعام خود را بر آتش می بینند و با همه
 آن آتش می ترسند حال من را برای تو گفتم
 حال منی اگر هر روز سردی بر من می شود و اگر
 گرمی بر من می شود و این سر است که آنست که
 کائنات علی الله علیه و سلم سینه بسینه رسیده
 بر در و در وجود غسل المخلوقات علیهم السلام آتش
 آتش برستان که از هزاران سال می افزونست و بعد
 و آتش بر سر دست و زهره محال حراوت خانه و شهر
 در حدیث صحیح وارد است که هر روز خداوند عز و جل
 آتش دوزخ قریب خواهد بود و در قریب من قریب
 اطفالی یعنی زیاده اند در وجود مخلوقات این عالم
 چون آتش بر آتش آتش یافت هر آتش را آتش
 ساختن این عالم بر آب که در وجود است آتش
 بر آب عالم شاید چون ظفر خاک خود را

از جهت که قلب است بین الحق و القوی حیوانیه منزه
از حجاب غی که نشه بقوی حیوانیه موافق استعداد میبازد
کما از جهت که نور دارد و نفوذ عظیمی است که از نور خود
نفس انسانی در قیاس از حیوانیت است از جهت خود
مشتمل بر انوار معنی ثانیه و مرجع و صدور از جهت
انوار است و بریدن تصور دارد و نفس از جهت
میدن دارد و مدبر است پس نزدیک ظهور افعال
حیوانیه نزدیک غلبه رقوای حیوانیه بر قوای
نفس اراکه و نه حکام ظهور افعال نباتیه نفس نباتیه
لجان نور قلب و در امتداد و عاقبت است
انوار خاسده و بیست کردن بر افعال خود لوم
زبان غلبه نور قلبی بر قوای حیوانیه و اطمینان و مطابقت
می نامند اعتبارات خفایا مختلفه هر یک از جمله
مغایره که بعضی سران رفته اند توهمات محسوسات و دلائل
الارضی و ارضی و تدبر و علم البصوب

و نیز که گفتند و شش مکان که مقرر و معلوم کرده شده
و بضم کوه و را اینجا بسیار است و باید گفت از آن که
و بقا فاشتر معنی که مقرر آمده است است الاختصاص
الصرف خفت عقل لام از باب افعال یا معنی
از این باب بسیار است معنی مخفیست در اینجا برای
شهر یا از باب افعال یعنی است و از باب افعال
و مطلق قصد و یا در جانی برای این است المعنی
اگر اندازم من سر خود را در کرده برایشه همواره و
گفته شد شود در میان کوهها حاصل معنی
فعالی لما استجالی به لیجین جعایک و خر موسی صعدا
و لو انزلنا من القرآن علی جبل لوجاهت شعا منه
من خشیت الله و قرآن شتم بر او امر و نواهی
یعنی اگر شمر از اسرار الهی که بر من وارد است بر کرده

همچنانکه بدو داشت آن توانید که در کبریا بر این رضا
از آن توانید شمار اقدس سال عودش در حق مال
خواهد اندیش عطا خواهم فرمود تا عظمت حلال انظار
کند عرض کرد و اول تا آنوقت فاست اولی تا آغاز
کشد ای طالب رضا تو بسی مغروری و بی لیل
عقبی تو یکی مغروری ای آنکه زبیل مرد و عالم دوری
تو طالب نور که کنس نوری به آنکه سر و پرست از هر که
جواب را این لطیف است از الطاف را بخند که بیان
و قلب و روح است حضرت شیخ اشیراف شهاب الدین
عمر ابی حفص عمر السید روحی و قدس سره در عوارض
گفته اند که با جمیع متعالیه در عالم دنیا فیه تشبه الامر
مشکل بنماید که او را وجود ذاتی متعلق باشد و نفس
از ترکیب متشکل میشود روح از طمست نفس شایسته و روح بقر
ای و متور متور است میشود در آن قلب بنترایع روح
شد متور و نور و نور متور و نور و روح را معا وصف زائد

حاصل شود قوی قلب مدو بخور روح الهی قایل
و قوی روح متوکل بر الله را غیور و دهنه سزنی
و محققان تحقیق بنویسند اند که فرق اعتباری با خود
چنانچه روح است که عبارت است از روح الهی است بنظر
الهی من حیث الوجود است ممکن نیست هیچ احد را
که کند و هوادان رسد تحقیق او جز خدا نیست عالمی که
چنانچه روح اعظم عقل اول و قلم اعلی و نور و قوه
و عالم کبر معنی روح محفوظ است و ظاهر در این عالم
صغیر انسانی نیز اسما و مشاهد ظاهر و خفی فاعلم
الله است و روح قل الروح من امر ربي و قلب من
او کلامی که الله و فواد ما کرب الله واد ما ربي
المنشج که صد که و نف و نف و با و با و با و با
می باشد که اگر کمال مختص با رب قلوب در حق فی العلم
و حق از این جهت که او را رویه بدن را در حد و حده
حس و متوجع افاضه حقه بر روی نفس است و قلب
و کمال

توضیح
تحقیق
روح

نموده و مرض کرد تا که روند نیم و بالنت اقدار شاد شود
بخت نمی گنم شوق نبرد بزرگ کیم الا می نبرد شوق
فرمودند که مریدان و مرض کرد این عالم که مردم بیان
که یکسوی باور خواند شدند تا که به شور قدیم خدمت بخانقا
تشریف یافتند و فرمایند مریدان و فرمود رخصه فرمایند
ای الکریم فی القامت فی قولک حضرت شیخ رحمتی
تعالی علیه السلام و در خانقاه قدوم محبت فرمود
از ارباب مشتاقان و صداقت کیش را حاضر آورده او را
مرید کرد و جهل مریدین را بر آن گواه گرفت و باز نمود
بخدمت کرد و فرمود خیال که بود سازید و اندام الصواب

الاف الا فافکندت بر اینجه در باو حوی بزرگ مردم صاب
کرم و سب کام غوغا فیه بقو و تک هر چیز و سب فرود
در زمین صرف و اعراب این ظاهر است المعنی اگر

اندازم هر خود را در پای بر این بگردشامی
فرشته در زمین در زوال پای زوالی برای
حاصل معنی هر چه القادیر دارد اوست این سخن
شده اگر شما رو بدیدایم اتفاق بر زمین و نه در حال
بودنت نماید تشک کرد و کمال خیر السلام
او دایم الشیخ عبد القادر سرزمین سر راه بین بود
اولیای خیر میفرمود است که که کاه الله تعالی آفرین
مخلوقات گزرا ایشان دنیا و افسانه نمود و مخلوق
فرقه یکی در دنیا ایا کرد و عملها اقبال دنیا نمود
یعنی بجهان و تعالی حینت با ایشان ایا کرد و
نترسم از باقی اعتراف آن نه نمود از کمال بطلان و
که با خود آفرید که سوای دنیا و بقی چیست که تا بنوی
آن از هر دو کون در گذشته که انچه تعلیم مانده
همچو جهان بلی شانه فرمود که شما شداید انسانیت
میزنم که اگر بر آسمان و زمین و اینها بیزم بفرقی
در حال

کشادند برای من روزی بیس هزارم سن در این
مرا زنت کردم افتد این را حق را می خورند
این ذکر خواهد شد ان شاء الله تعالی و الله اعلم بالصواب

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل في خلقه
الملكوت والولاية الي كبرائيدن و جعل داون كبري
و فرمان داون و نه استن و حكم زن میان مردم و تقاضا
بشع و تقو و بضم در گذشته تن تیر از حجامی که بدان سینه
و رفتن نام و باری روشن فرمان الصر و سلم و رفت
خامير الاعراب عطفه جمله سابقه فحکمی نایقه جز احمد
الشرط مع الماتة يا عطف آسیر فعلیه و یاد در حالی باشا
و ولای و قلہ فی عموم استعمال اهل لغته با اختیار ال اتحاد
دارند لیکن در اکثر اقله فی بعضه و عموم است و ولای
مختص با قطابت است و بعضی بعد از تمهید اتمام است
المعنی و ولی کردارند و عمل داد مارا طرح سجانه فرشته

برج الطاب مقدرین دستاخرین بس و فی
استال امار این کرامت غریب و بیس فرامین
شد و در حال یعنی حضرتان حال الی قیام القیامت
عاجل معنی بداند هرگاه که ولی بمرتبه بر دلالت کامله و
و قطب مرتبه قطبیت القیام رسد در سن حیات
و بعد از آن فی الحقیقت موتی نخواهد گشت و ترقیات
باقی است الان کجا کان و تدریج محققان بهر زمان
وجود ندارد و در حال چیرا فاضل گذشت و مستقبل
پیش است حال موجود است هر چه بود در این
زمانه حال است نقل است که تواریری تجارت
بجناب غوث الاعظم رضی الله تعالی عنه آمد و الناس
بعثت کرد فرمود که بعد از معاودت تو از سفر بیعت
خواه شد بعد از آن که در بغداد معاودت کردی
که وصال حضرت ایشان شد بر غیر شریف آمد و ندا
کرد اینست فی شانک کذب و خلافت جواب آمد
مرشد

در شدید ال کسور بادشاه سرور و شرف و کرامت
از روی شرف و تقابل و خلیل و خود آن در کردن
اندیش و کار و حد و کسی سوال از این بوی
و او نموده و است حضرت این میت ظاهر است
لما عزاب عرف بالینت الساق المعنی وقوت داد
و دیده و رزق نماید مراقب تعالی بر مخفیات بود که قدم
بر عبده من گذشت است یا متعجب ساخت مرا و عا
فرموده و در باریت من حاصل معنی کریم کار ساز
نموده و از اسرار قدم خود را بعلم گماشته و
مرا از کارخانه عطیات من کرامت فرمود و از حق
تا عزت بر ملک شای میجویات و از راس تا عرض
و باری حقیقت کردیم خیال نه در عواید جواب سوال
نه گوار اندیر آنکه سر و اخفی اندر بعلم السرا و اخفی سر و
مشاوت اندر آنست که بعضی خواص ایران
و شد و اخلاقی است که لا یعلم الا الله عز و جل

عنه رضا حبیب سرور در اینجا صلی الله علیه و آله
می نویسند که اشرف در علیه السلام بعضی مشکوک
خود را از دینی بر سبید و بعضی مخفیات خود را
اطلاع می فرمودند و نزد بعضی سرانست که ضامن
بر آن اطلاع داشته باشد و اخفا است که ضامن
بر آن اطلاع نباشد و احتمال دارد که مراد از سرور
غیب و غیب الغیب باشد کما قال تعالی عا
فلا یظهر علی غیبها هذا الامر لعل بعضی من رسول صلی الله علیه و آله
بعضی کربل را بر غیب اطلاع میدهند یعنی مراد
عادل و قطاب را که بر اقدام رسالت بواسطه
کمال اتباع نیز غیب اطلاع دهند و احتمال دارد
که مراد از سرور قدس باشد در کمالی باشد یا نه و دور
سجیت الاسرار نور الدین ابو الحسن آورده که سرور
شیر رضی الله عنه فرمود که قرآن خدا آگاه دین
تقدیر رسد اما ک گفته اند تقدیر رسد

که حال است یابان هزار بر سر من تا بهای کمال حاصل شد
 بیان جنتی افشاستاره بالعبود من سعدی بطن
 جنت خیالچه تولد رضی الله تعالی عنه در لجه الشکوت
 دو والد ماجده ایشان کوایی بصوم و دیون که به انقاد
 ما امروز شیر تناول نفرموده و من قسم غریب و نباد
 حال عجیب نیست بحضرت خواجه اختیار اوستی قیس
 سر بعد چهار سال و بیاراه و چهار روز که با در شان
 بکشتی بروی حضرت علیه السلام تخته از فضل ایشان که
 ویر رسید که چه نویسم گفت بیهان الذی اسری ^{بعده}
 لیلای رسید که ساتو کی تعلم یافته گفت والد من
 چهارده سیاره حفظ کرده بود در این فرا یاد گرفتم
 مقطع مدح ایشان گفته مرده دل گشایم و
 نام تو محمدی است مرده زنده نما حضرت غوث الثقلین
 و طلب مسکن بغلامی درت منسوب و انچه
 لایز حضرت غوث الثقلین حضرت رضی الله عنه فرمود

کیست عقل من درین فرقه که باو مثال من خلقت
عطا شده باشد که من که ارا از و متعال یا راستی محال
نظر از وصال اتصال فرمود اگر چه بدگران هم وصول
قدوم حاصل است لیکن منکه مجبور است حقین ام
موجودیت کبری مرا سازد و اد است چنانکه نباتات و
صفات سرور صلی الله علیه و سلم مقام خود
مجویبه که امت شده است و رفو است الطیف
یزدانی خلعتی از صفات روحانی و الله اعلم بما

اللعنة الاطلاع بکبر و سکون طافیده و در کرد اشیدن
و وقوف دادن کسی ابر سر خود و تشدید طار
و رفتن بزلای چیزی بر آمدن مرگ و تشدید
را هر چه پوشیده شود و اصل نیک و در میان
چیزی و بهترن و بر کرده نسب قدیم گشته و برین

سلطان باید شایسته برای حکم استوار برای شایسته
المنقش می باشد و در مشایخ اسب مانند سوار که در اول
و اسب که با دین مثال کرامت شده است حاصل
منقش باید محبوب و مرغوب و مرغوب و مرغوب سلطان
و در دست دوست و از روی شکار او دارد و در
نرخندی او کمال نرندی سلطان است و تربیت او
بباید پس غیره که چندین اعتبار حضور سلطان ندارند
اگر چه اسب و دارند او عزیز است بیکان با اختیار بازو
دارنده را و نمی ماند و با سلطان اسب بر دارد و بار
از سلطان و تحسین اسب و قبیله است که در دست
باز باشند من مانند بازم عدا الله که بیشتر مقام من
قدرت است و خوشانه و تربیت فرماهی من است
و کائنات است صلی الله علیه و سلم که مقرب
و کاه سلطان حقیقی است و در من سخن قل
ایز که حق و بجای است دیگر مشایخ مانند اسب من

چون طوطی داند و گاه گاهی ترس وادی حضور
دارند و اندام الصوم که سالی شش و هشت

کتابت است

اللغة الکسوة چون نماند ن حلت کبر جامه و خسته
که بوشاند طوطی کبر معری جامه و موضع است

جامه ها خوب می بافتند عظم بفتح نزرک شدن وضم
نزرکی و نیزه از خیری تجمان بجز آراستن و بزرگ

تاج نیز آمده است کمال نقش تمام و تمام شدن اله

کسان مغرب توج از باب تقبیل الاعراب فاعل کسانی

میزد و هست و موالح جن و علی خلدیه مفعول ثانی

اوست بجز از عظم اضاده میانه جابر و متعلق

و این نیزه شاه است کوی سوال کرده بالمشائی

وصلت الی ما وصلت بین لنا قال کذا تو معنی

عطف بر کسانی المعنی نوشتند مرا الله تعالی خلعت

تغانی الله بجز از نیزه کی و اما بسته کرد بایسته

کمال است

کما سند وندی حال بگیری و این صفت را در دهان
 منوی و شکم سال بکون است کمانی مرات
 و در سلبات و بیرون و سبب شش در ذوالجلال
 و حدت تا علی می اتران هر دو بر اختلاف
 کوئی و صری است و یا در جلالی برای مشکلم یا برای
 استیلا و قدایه محیط و سبب بر سبب حدت و صفت
 طفت برای غزوة شمع و لغتی من در حدت و صفت
 الی کیه ام و صفت که و انید و انید و صفت
 یوست و حدت و کار من کرد و در حدت و صفت
 یا را ذوالجلال و صفت یعنی یا اند و من انید و صفت
 مقام من و مقام تمام است از انید و صفت و انید و صفت
 نزدیکی و مقام محبوبیت است برای یا یوسا و صفت
 و انید و صفت و انید و صفت و انید و صفت
 و کانی است یا را ذوالجلال و صفت و صفت
 اوست و صفت و انید و صفت و انید و صفت
 الی اند و صفت که اگر حق بیانه و صفت و صفت

MANUSCRIPT

بسیار عظمی است و در میان مردم بسیار
است و نام آنست که ملک دیگر او تصرف نمود
و در آن زمان که در آنجا بود

الله از آنجا نوریت مشهور و بازی نیز گویند
اشتباه بفتح خیری سیاه و عقیده که سیدی او
ناله باشد و سیاهی و فرس بر خدایت و در
مرد شیخ و خواه مثال بگویند و کالیه
و مثال بگویند که اگر باب هدایت را
سازیم که است فرایند الاموات است
شیخ معلولت انالازی درین تیر حیات
کو یا بسایر شد رضی الله تعالی عنه بگویند و
و بعد از آن حضرت تفریب است و است
انکاری فی الرجال متعلق باعطی و تقدیم ای
و تمام انکار است یا با خبر و متعلق بجهالت
و اعطی نشان تصدیق الحاصل حال است ای

اعطای

خبر علی سلام فرمود ما حجتی نداریم که او را بگویند
و بهشتاد و پنجمین مرتبه شیخ را بقادر الی یوم
وقال بعد از آن این بزرگوار را ایام و خاندان
که قاضی عراق بودند و آیه یازدهم از این بزرگوار را
بعد از آن ایام و خاندان اولیا را بگویند و بگویند
شیخ شریعتی است بن عبد الله بنقول است که در کتاب
غایت البیِّنین علیه السلام را آورده است و در کتاب
امی است حضرت صدوق البزرگوار اولیا است
شیخ عبد القادر را در سینه ترویج و سید الطائفة
بید بندای گفته که سلطان العارفین یا تیرین
کا الی فی ائمه و حضرت شیخ رضی الله تعالی عنه
که حق سبحانه و تعالی را بگویند و بگویند
و بهشتاد و پنجمین مرتبه که است که ایام و خاندان
بعد از آن ایام و خاندان اولیا را بگویند و بگویند
ال بفضائل رضی الله تعالی عنه واقع اند و در کتاب

در این مختصر طریقی برای انجام دادنه اسلام

البته حضرت حرکات الثالث وفتحین نزوی و
 وضو و صلاه و غایب و حضرة و حضرت و حضرت
 و علم کذا فی الدوام و س قریب نزد یک
 و بعد از ششای و یکانه و یکروز است
 که در این روز و شراب خوردن و درین روز
 کردن و در این روز کافی و درین روز
 نزدیک شدن و بتشدید لایم است
 بعضی است و بعضی است و بعضی است
 و این است و این است و این است
 و این است و این است و این است
 و این است و این است و این است
 و این است و این است و این است

عن کتایب ذات عالی قیامت محمد الرسول الله صلی الله علیه و آله
 علیه السلام بودند چنین که بعد از حضرت رضا علیه السلام در میان
 باشد و در او احوال که برتر معروف گشتی حضرت غوث الاعظم
 رضی الله عنه تمام کرده و در او انا اقدم بر شریفین
 آمد یا شیخ زبانه نبوت و فضل و شرافت از حق تعالی
 عنه را اول او و فاروانه و دونه ازین است و این
 نقل صحیح شده و بر او ایام و عزا شده میرزا
 در خلدایب بیت آیت است و اولی مرتبت
 خواهم و بعد از علم با صاحب است

الله مقام معنی مکان علی سر خیرای باب و جنت
 گروه مردم و تخلی بسیار دارد و نام مردمانه که در آن
 و هم واحد را با قوت اد کردن و شمع است
 فراهم آوردن فوق بلند کرد دیگران از امر العلی
 و قائل و مؤمنان عالی و مجتهدان که در همین است

بسم الله الرحمن الرحيم
ما شاء الله من شأنه جود سوال که حاصل شمار اولیای
زمانه و آید به علم و شرف با اولیای متقدمین
لیکن تحقیق باطل الحاح و در بعضی از بجای
واقع است و قاضی خیر و ذکر مقدم برای اتمام
مدح و بر علیه حمید و آید جمله صواب را از ان
الحال خبر و خبر است و یاد عالی یا رکب است
مقام شایسته تقدیم وجه متأخرین بلند می دارد
لیکن بمقام رفیع شهاب جمیع اینها را باید
وجه آخرین بجهت بلند است حاصل و حق
فوت و تقارن حق الله و این است تقدیم و غیر متبدل
و در این اثبات اقرار و وقوع جمعا تا که
مقول و اخذ است از حق و قوی است که تا ان احوال
شعوب و اهل حق و علیک باد القادر و تکرار
انبا و اسباب که این از انفس نبوت است
و صحبت سرور انبا صلی الله علیه و سلم و بر ملا
حضرت شیخ مثنی الله عنه فضیلت و شرافت و

مستحق اولیای معلول لایزال این معلول است
و اتصال معلول بر معلول و یاد و خیال و در هر
برای و شکال المعنی نیست بیان که نیکوای اقطار
و اولیا پس از خورده و باقی مانده من و در این
بندی در این و در هر من بقرب المعنی است
تلاقی نیست یا نیست معلوم قوی است
عاجل معنی کو یا سوال کردند که در هر
و در هر کمال با جمیع اقطار
فرمودند نیم فصلی است یعنی پس خورده است
سید که از هر کمال کمال و سال مشرف شد
و اتصال با راعه شایسته مقام مرغ است
من و در رابطه میان شما و محبوب است
برای من با شما تصور نیست حق و در هر
علی و من ان اگر کم عند الله انکم
اوست با من با بزرگ شوی که بزرگی است

اوست است و فرشتای این کلمات نیز برای غلبه
 بر استغاثه مرعی علا و اظهار محبت بروردگار
 و تائید برکت خود است کما قال البیاضی علیه
 علیه السلام اما بعد و ادوات و الفاظی و معانی
 اشترک بین خود به برکت حفظ کند مشقت
 سوره المؤمنین شفاء و تحقق پیوسته عارفی محقق
 مغنی این فرموده البیورانی من الغم و الحزن
 الکلام بیک بار که در عالم کلام احکام است
 در امر نفس اثر شده و دنیا را بی جهت و سودا
 شفاء برکت در ظاهر است که در بر است
 اما کائنات فی زمانه و فی بعد عنه باشد و در شفا
 از این زمان بطریق اولی جابست و اگر بخواهد
 بتسل و تسل ثابت کند که بخواهد اولیا ظهور شود
 یافت و در شفا شرف غیر القرون قرنی تمام
 الح و ال بر است حضرت پیوسته و شکر حق

وراه نمودن بقال سقاء سقایی در کندی انقائون
 الکاستین پال اول و الوصال بیوسن القول
 کفن آخر شراب النجی طرف انتعار و العالی
 بلند شدن الصوفه السقی من ضرب معقل حج
 کما من الکوس و کیوس نیز آمده است تلت معرو
 تعالی ارموشن بر بعضی اعلام غمر و انوشه
 است و پشت از شراب الحیف علی ستانی معنی
 حیدر اگر چه اید و اون باشد کلمات الوصال
 معنوی ثانی علیه استند و حق الحبل یا منصوب
 الحبل یا منصوب الحبل ای معنوی یا معنوی
 و معنوی خلا اگر فصل اول معنی دلالت است
 فئات بر و خفای است و اگر معنی سبب داون است
 معنوی تا وید است و این تقدیر جمله و شرط معنوی
 نیز تواند گشت که سقایی بقایب نخوی تعالی
 بقول قول است و در آخر محبوب یا محبوب

است
 اند

۱۰۰
 ۱۰۰

و در وقت قبل بعضی عارفین با الفرق بین المحدثین
 و قائلان به توحید و محلی القاب و المحدثین و قائلان به
 المحدثین آید و او را یا از متون که او را از محبت
 کاسه یا در صال ایمنی کاسه یا که در وقت وصال
 بود پس که شرب را یعنی محبت را به یوسف و الی
 من ارتقا که درین محبت معنی هرگاه که در کاسه
 از یوسف به شرب و صلات الی الی
 من کاسه کان مزایا که قوراعینا به شرب
 عیار الله یفرق و تا القیای یوسف و امیر به شرب
 بد که عارف را انکارنا غایب غایب و غایب
 روز به مقرر است قرار بر یک در وقت و در وقت
 شجلی علی قدر المحدثین که حساب با یوسف و غایب
 غایب است و نیز از آن که خدا می گوید
 داری هرگاه مرآت از خدا می گوید که مرآت
 خدا تجلی الهی است و وقت که مراد لیا و الله
 بیست ترقی در حالت است در حین نماز الی

دارد قطب را و عبدالمصطفی است و بلاد حرام است
تخلی با ثواب که طایف فلک بر فلک چهارم است
دارد قطب او عبدالمصطفی است و بلاد را در ایام
که طایف بریزد که غنیه فلک است و سعدا صفر فلک
سوم است دارد قطب او عبدالمصطفی است و بلاد
ایستاد که در طایف با ثواب که در بر فلک بر فلک
نوم است دارد قطب او عبدالمصطفی است و بلاد
ایستاد که در طایف با ثواب که در بر فلک بر فلک
اول است دارد قطب او عبدالمصطفی است و بلاد
قطب او عبدالمصطفی است اگر از اقطاب بداند
نموده است و در طایف با ثواب که در بر فلک
بجهت قیام عالم و در طایف با ثواب که در بر فلک
قیام میگرد و باین از اقطاب مرشد و عقاب
و آن دو شخص بر قدم حرم علی اند و باین از آنها
اعمال و آن پنج تن از باین از آنها اولاد
آن چهارند که با ثواب که در بر فلک بر فلک

ARM
ARRESTER CELL

Dr. E. J. 110
JAN. 1912

MANUSCRIPT

Handwritten signature

بسم الرحمن الرحيم

الحمد لله المجد والسيود الذي اعطاني كل ما سأل
 بحسب اكمال العرفان ورحمة الخصال وروايات روي
 في الامان والضيقة على قسوس خاتمة لولاه ان ظفقت
 اراقتك وخلق لذكرك وذاك وخلق العرش
 الامان تخمور الخال كبر القاصي على اصحاب العسل
 ارباب شجيرة في اقطاب الخلال المحل المحل
 بعد احقر مني وحين راي الى رحمة الله القوي
 في الدين من دوست محمد وعلوي قصيده قدوة
 في يومه في يوم العلام رشيد الامام از سره
 في داني طاربان خواني الجعداني القسوس اورخان
 وحرر درخان ودرخت ودرهم معالي العسل

در تیر غمت اگر چه در تیر وصال و سکر حال که بنظر
خدا در اوست. لیکن بحقیقت معلوم و معلوم دانای
معلوم علمه اوست چنانچه در روایات صلی
علیه السلام در تعلی اولی که شایع شده است در اوست
ما ادر جل جند روز مهوم و مهوم اندوزی و از آن
ضیعه نیز و نیزه اخیری همچنان شده و در هر حال
بنوعی موهومات که از اول و آخری و نیزه و نیزه
قیان شدند که ابی طالب عم انور علیه السلام
نخستین بار احساس کرده است و حال که در آن
که وقت باشد و این شد و زبان در دعوت است و در آن
هر چه بود می آید و می آید و می آید و می آید
پیران بدون و سرمان شدن و سخت است و این
حضرت شیخ رضی الله تعالی عنه بعد از چهرت
که بقیام بود و در آن می آید و می آید و می آید
و این را لا قطار و محمد و محمد و او را که این است
فرمود و مطابق این معانی که در لغات این است

شده است بکبریا و جبهه تعالیی تقدیر است
تطویل می انجامد تا مل و تدبیر و اعدا علم بالحق

و اینست که در این عالم و این دنیا

بسیار از اینهاست که در این دنیا

اللقیای باقی و عین و غیر کننده قطب بضم شاه

که قیام و حیات و زنده ماندن و سید قوم و سید عالم

و مدار عالم و نیز علم و نیز جمع آوردن و

نیو کردن و اصلاح نمودن و خوردن بخشش نمود

بخشش بآنان و خوردن بخان خود و خان و خان و

طاعت کنی بپادشاه و قول بضم در آمدن و بصر و

جمع قطب لموا بضم لام اعلی و تذکره بصر و

که تا که لا عراب است و قلت لسا لیا قطب و

بدر این معنی و صف الشیطان و اسیالی مقول و قول

عطف بر کوه و آتش و جالی جمله و همه و

ان اولیاء الله تعالی الی یوتون الی یصلون من داری
دار و من یخرج من بیت من یزیر الی الله تعالی است
بیت باقی است و امر طلبه تربی بلعرب است
کجائی الکلام الله سی من تربی منی شکر الترتیب
البی در اعاد الله اعلم

اللهم اغفر لی ما کنهت و قد کسر کون الی
رقتن بسیار اللهم اغفر لی ما کنهت و قد کسر کون الی
شبهت مع الهم اندو یکین شدت السکر الغم
مستی و مست شدن و یقین آسب و کبریه است
و یقین مست شدن الی بین یقین دوری بود
و یقین شدن مولی مع مولی آزاد شده و آزاد کرده
شده و شراد از تو و میر عم و یار و بسایم هم عم
الغفره سعت و شفت اغفر لی عایه بحر است
فی یوم سیر طهرت ستر و غلق با و و جازای
الشر الملقى فی یوم سیر و قد کسر کون الی

محبوب است یسوی من در کاسهای مسعدده دریم
من در کاسهای مسعدده میاندود
در میان من در میان تاران و بهای باویم
حاصل من و حق کسی محبوب است بطریق مسعدده
نخلان یسوی من شتافت من خود را بختی
در میان مختاران ممتاز و مزایای باویم که یکسان
من نبود و بر ترقی و تحول در بافته شدم که با او
که هر یک ما را بنور رسد بعد از خواجه یاسین
آنکه من اظهار مراتب خود نمایم بالغای الهی
مقدای خود مبتدیانند قل انکم تحبون الله
فان یجول یحب الله در تخیل آورده که میفرستد
حرکت در بود بخواب مختصرت رسد رضی الله
عنه از حال او پرسید گفت من دین ام از دست
بها گشت رسیده ام مختصرت دست او گرفت و الحال
جوان شد گشت انت می الدین لی التمر
را نیز دیگری اظهار کافیه امام باین نام اعلام

و قصد کردن و در بعضی بنویسند و او را شکر و اطیب
نوشی و نه سوری انشربت حرکات فلک انشا مبین
و حور و این و بعضی بقدر اندیشه محض است و بعضی
از بعضی صفت است از بعضی صفت است و بعضی
عالم از خلق و این و بعضی صفت است از بعضی
تقدیر و ثبات است از بعضی صفت است از بعضی
بزرگ است از بعضی صفت است از بعضی
عطای بر او است از بعضی صفت است از بعضی
سیر است و بعضی صفت است از بعضی
میز و صفت الموصوف ای الکامل انوار فی طریقت
اسم فاضل است از بعضی صفت است از بعضی
المنشی صفت است از بعضی صفت است از بعضی
که در کاسهای بر مقدور میوه میوه میوه
در آن که شکر من است و بعضی صفت است از بعضی
و شربت شکر و بعضی صفت است از بعضی
بنده حق است بر مردم را در کاسهای که خدا کند

وید بشوید و از حاضری من خجسته و غمت سلطانی
بکافیه است و بجهان طالان مارا از شوق
و شوق درخت من هم خجسته است چه مارا از
خواب الهی که گفتی من شوق شوق من
کمال کرده است فرمودند و شوق من خجسته
و تقویت کرده است و تقویت است و از بد
باشد که برین سر کران من است و تقویت
باشد که برین سر کران من است و تقویت
از کرم و انکس از تقویت من خجسته است
بهدی من پیشا و در عالم

و تقویت من خجسته است و تقویت
و تقویت من خجسته است و تقویت
و تقویت من خجسته است و تقویت
و تقویت من خجسته است و تقویت
و تقویت من خجسته است و تقویت

نظیر محال می نمود لایم باید بود
حسرت والا ارشاد اعلی لا یداء عالم حق الیقین
شیخ سارحی و الدین یاد بود قسرت خود و رسی
و حدیث که بطایر غنوم تحقیق القعات و قسرت
و صفت و صاحب آن بدو که کرامت داد بقدرت
و رسداد افشاد و نامش چنانست الا بیانش نماند
طیایع نظر آن کم نیست که نیست غرض که مستر
یا انور لازم الظهور می نماید که یکی اوزان
بر نوزده نوع قسم است از اینها اوزان ثلثه
اشعار عربی و فارسی و نغصین و فارسی و دوازده
نوع که اینها که بحر این قصید و قصید
سه کس از دوزخ شتر است و نوزده اوزان
نوزده اوزان است و نوزده اوزان است و نوزده
نوزده اوزان است و نوزده اوزان است و نوزده
نوزده اوزان است و نوزده اوزان است و نوزده
نوزده اوزان است و نوزده اوزان است و نوزده

اینکه این حدیث است و باید در جای برای سلام است
بنا که قول مستوی بر پنج حرف است لقن قال برای
سطر و قال برای خالی و قال علیه ای اتری علیه کفر
فی صوة المعنی تفتی که می تحت از علم من را فکرت
میرشد و من از آن خوبتر که نسیم پس سبط است
ایضا شود بر حال من و در یک در آن حال که شما

آنکه در آن حاصل معنی و تحت معروف است و الی
بفضل العلم و انحر اولیا انوار است در دیگر
و دیگر آن متشکک ای خود بعد از آنکه شوق
و امید و سالان است و آن خود یکی متشکک
و معقران و نه این خود را اختیار کرد من
ولاین مثلی انما علی قدم الشهوة بداند در اخطا
و عاب الاضطراب الارباب اولیا است
و را خطراتی که اند که اعلی هم و طرک است
ایضا علیه هم اند فیه ان شاء الله بر طوطی

[illegible]

